



۲۰۱۸/۰۲/۲۴

عارف عباسی

باید به عقب رفت و به عمق ماجرا نگریم!

نمی توان از حالی را که بر عراق، سوریه، فلسطین و یمن آفریده اند چشم پوشید، ولی گفتن و نوشتن غم انگیز ترین حماسه جهان بشریت در قرن معاصر با همه کشتار، ویرانی و بربادی آن حاکی داستان اندوه بی کران چهار دهه و اندی مردم افغانستان است که بر شانه زبان و قلم سخت گرانی می کند. هیچ گوینده و نویسنده ای را آگاهی کامل و جامع و توان بیان و تشریح واقعی آن چه در این مدت بر این وطن گذشت و می گذرد بگوید و بنویسد نیست، نا آگاهی به مفهوم نارسایی در ترکیب و ساختار کلمات و جملات و شیوه تبارز سانهات نیست بلکه محدودیت ساحة دید و تعمق در کل منظر عوامل در هم پیچیده سازنده این اوضاع در نفس جنوپالتیک خود کشور، منطقه و فرا منطقه توأم با فقدان اطلاعات کافی است.

هر دوره چهل سال پارینه با نحوه های خاص حکمروایی و مکاتب و فلسفه های عقیدتی خود بار آورنده شرائطی بوده که به حیث فجیع ترین مصائب بشری با تمام وحشت و بربریت آن بر این وطن و مردمش مورد غور و تعمق قرار می گیرد.

اجداد و رفتگان پیشین این دیار حتی به خواب نمی دیدند و هرگز تصور آن نمی کردند که روزگاری اهل این وطن تارک اصول آدمیت شده چنان رهی بربریت و وحشت برگزینند که درنده خو ترین جانور از دیدن آن سرحریت بجنابند و بگویند که من هرگز برهم نوع خود چنین نکرده ام.

گروه های از فرزندان افغان در حق خاک خود، هم نوع و هم دیار، هم کیش و هم خون خود مرتکب جنایاتی شدند که ننگ و عار آدمیت بوده در تاریخ این سرزمین سابقه نداشته و رسم فرهنگی آن نبود.

مرتکبین این جنایات چون سکندر، چنگیز، هلاکو، تیمور، انگلیس و روس پاکستان از بیرون نیامده بودند، بلکه همه زاده این میهن و پرورده دامن پر لطف آن بودند.

عوامل ایجاد آن احوال را در بُعد داخلی میتوان در حرص و آز قدرت طلبی و ثروت اندوزی، وپا کوبی مستانه و اغوا شده به ساز و سرود بیگانه توأم با جهالت خلاصه نمود.

آنانی که خود یا به یاری و مدد قدرت بیگانه بی دریغ خون ریختند و بر بیچاره، بی دفاع، پیر مرد، زن و طفل رحم نکرده قتل های عام انجام داده و خاک زادگاه و مأوای خود را به توبره کشیدند و ملیون ها را بی پناه، در به در و

آواره ساختند، برای درهم کوبیدن غرور و شهامت مردم و قبولاندن آئین بردگی، و فرود آوردن سر با وفارملت افغان به پای باداران شان، یگانه هدف که تو حق زنده ماندن را به شرطی داری که ایمان بیاوری به عقیده ای که ما به آن پیرویم وما قهر و جبرارزش ها و معتقدات تان را به نام ویرانی کهنه و ایجادنو پامال و ویراننموده و کم ترین سرکشی را دشمنی با انقلاب و یا حاکمیت تنظیم خود دانسته سزایت مرگ است، و برای تحقق حقانیت وکالت خود از مردم مدھش ترین قدرت نظامی را بکار بسته و در آوان واماندگی ها توأم با زور از زر و حيله و تزوير خدعه و فريب بی مهابا کار گرفتند، و طرح های بس خائنانه ریختند.

خفاشان فرصت طلب درکمین گاه های خود دقیقانه ناظر حوادثی بودند که خود در ایجاد آن سهم داشته، احساسات و خون و خاک افغان را بهترین وسیله برای بر آوردن مقاصد خود دانسته و آن را مساعد ترین میدان رویارویی و توشک هموار برای خوابانیدن رقیب دیرینه دانستند، افغانستان میدان رقابت های بزرگ و کوچک سیاسی، مذهبی و منطوقی قرار گرفته و چون توپ فوتبال با لگد هر قدرتی بسویی پرتاب می شد. درب اعمال نفوذ از هر جانب باز شد و هر قدرتی به خریداری غلام و برده در بازار آزاد برده فروشی ضیاءالحق اقدام نمودند. برای کوتاهی راه و زود به مقصد رسیدن و بینی حریف را در خاک مالیدن در کوه پایه های هردو سوی خط دیورند مکاتب افراطیت دینی بکشوند و میدان را برای تشنگان جهاد از قاره ها و دیارهای دیگر مساعد ساختند به حامیان و بنیان گذاران واقعی تروریزی که امروز جهان را در آشوب کشتانیده همه آشنایی دارند.

ولی ما حوادث را بیشتر و همواره در پیوند با جنایات عمال وطنی آن پالیده ایم، در طرز دید و ارزیابی های خود تا حد زیاد سطحی نگر مانده ایم و هم تاحدی، گرچه از واقعیت آن بنابر فضل فروشی انکار می کنیم، احساسات و علائق به گونه بر طرز دید و قضاوت ما سایه افکنده. اگر بدبختی این وطن به جنایات وحشیانه حزب دموکراتیک خلق خلاصه می شد، و یا به جنایات جنگ های فر قوی تنظیمی ها ختم می شد، و یا عروج و افول طالب پایان این ماجرای غم انگیز می بود، چون وطن پا برجا مانده و ملت زنده بود بالاخره ره آبادانی، رفاه و سعادت چون بالقانات، ویتنام، کمبودیا و لاؤوس و دیگر کشور هایی جنگ زده و بحران کشیده در پیش گرفته می شد. شاید صفحه نئی در تاریخ وطن ما گشوده می شد.

دلایل ایجاد طالب، توسط طرح پاکستان، بخشایش امریکا و توافق انگلستان بحث بکلی مجزا بوده ایجاب بررسی جامع و همه جانبه را می نماید که نمی خواهم در این نوشته بگنجانم.

ولی با کمال تأسف که صدمه وارده بزرگ علاج نا پذیر این دوره ها سقوط تدریجی حاکمیت ملی و سلب حق مشروع این ملت برای تعیین سرنوشت زندگی و تنظیم راه و رسم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وطن شان بود. حکمروایان هر دوره نه تنها خود فروختند بلکه به نحوی وطن فروختند و در پای سند انتقال حاکمیت ملی به بیگانه شصت و مهر نهادند.

این جاست که پای افغانستان در بازی بزرگ دومی کشتانیده شده و یک بازیگر صحنه یک درامه سیاسی می گردد که دیگران آن را نوشته و کار گردانی(مدیریت) می کنند طرح ها به نحوی تدوین گردید که از افغانستان یک حدود جغرافیایی و جز نامی چیز دیگر باقی نمانده ریش از افغانستان و واکش از دیگران شد.

رنگ ریزان ماهر سیاسی رنگ های دلفریبی آفریدند ولی رنگ شده همان خانه درهم ریخته فرسوده ای ویران بود. بعد از ختم جهاد و حکومت انتقالی طرح های بعدی توسط سرنوشت سازان و سالاران جهان یک قطبه به تعویق افتاد تا که فروریختن برج های نیویارک درامه دیگری آفرید و باز افغانستان در محراق توجه قرار گرفت.

متهاجمین نه تنها با درهم کوبیدن طالب احساسات انتقام جویی مردم خود را فرو نشانند بلکه با دلایل بسیار مسخره، که نشود خدا ناخواسته مثل شوروی زمان عمل کرده باشیم و این لشکر کثی دوستانه ما را مردم افغانستان تجاوز و اشغال بدانند، (مصاحبه اخیر خلیل زاد با طلوع) استغفرالله! ما کجا و تجاوز کجا! از جانیان مشهور بالفساد، از قاتلین وحشی صفت، از غاصبین مال مردم، از متجاوزین ناموس مردم و مبتکرین جنایات بی سابقه ضد بشری اتحادیه ساخته شد و نامش گذاشتند Northern Alliance «اتحادیه شمال» و این قماش را در حالی که فاقد هر نوع اعتبار اجتماعی و واجد کم ترین شایستگی و خصلت رهبری بودند به نام سران قوم بر کرده های مردم سوار ساخته شدند. خلیل زاد گفت «بعضی از این اشخاص علیه طالب جنگیده بودند ولی من نزد دیگران رفتم که در این اتحادیه بپیوندند».

رئیس جمهور وقت امریکا گفت «مستند است» که ما از افغانستان یک کشور نمونه در عالم اسلام و منطقه می سازیم. به خلائق افغانستان گفته آمد که ما در واشنگتن سرشته تنظیم امور سیاسی و اقتصادی شما را گرفته ایم، ما برای شما سقف بشکافته و طرح نو ریخته ایم. ما نظامی برای شما بیافرینیم که پدران مؤسس Founding Fathers ما راضی و مکتب دموکراسی به آن افتخار نموده و شما ملت افغانستان برای ابد سرافکنده و شرمسار باشید!!!

در حالی که امریکا می توانست به این ببر های کاغذی و کرمک های مرداب جامعه مخلوق خود انواع امتیازات مالی را بدهد و به مردم افغانستان حد اقل این حق را قائل شود که دولت خود را از اشخاص با اهل و با کفایت و صاحب فن و تجربه بسازد ولی این حق توسط جرگه های پوشالی و گرد همایی اکثریت مزدور و پیوندی به این و آن از مردم افغانستان سلب شد یکی را با اعطای لقب «بابای ملت» کنار بردند و دیگری را به حیث «قهرمان ملی» بر مردم تحمیل و پایه های تضاد قومی را قوی تر ساختند.

ملت افغانستان یک سره از میدان بیرون رانده شد و زلمی خلیل زاد به این ملت گفت که تو دیگر وجود نداری و ما در تعیین سرنوشت تو فاعل **بالمختار** بوده دولت ترا به گروه های وابسته به پاکستان، ایران، روسیه، ترکیه و عربستان سپرده و پشتونی را در رأس قرار می دهیم که تفرقه قومی را بیشتر دامن زده و احساس ملی گرایی او را خنثی کرده ایم.

بلی در کنفرانس بن بی سری، بی سر پوشی، بی صدایی، بیچارگی، هیچ شمردن و اسارت ملت افغانستان ثابت شده و حاکمیت مطلق اجنبی در تعیین سرنوشت مملکت توسط زلمی خلیل زاد و لخدرا ابراهیمی تحقق یافت و سند ملکیت افغانستان در تحت نام ملل متحد در قدم اول به امریکا و ناتو و در قدم های بعدی به قدرت های منطقه تعلق گرفت. امریکا با پول و نفوذ خود جنگ سالار و تفنگ سالار را خلق کرده برای شان جواز نامه ارتکاب هر نوع جنایات را علیه مردم داد. ملیشه ها خلق شد، زندان های شخصی گشوده شد و انواع تجاوزات و تعرضات به مال، شرف، عزت و ناموس مردم صورت گرفت.

پشتون افغانستان به خاطر خون شریکی با طالب متحمل جنایات گماشتگان امریکا در شمال گردیده از خانه و کاشانه ملکیت قانون شان بیرون انداخته شده و خانه ها و مزارع شان به آتش کشانیده اهل خانواده شان به شمول طفل و زن و کهن سالن به قتل رسانیده شده و به نوامیس شان در عصردموکراسی و ریاست جمهوری کرزی پشتون! تجاوز صورت گرفته است.

حملات هوایی امریکا بر مناطق پشتون نشین تصادفی و سهو و خطاء نبوده بلکه با همدستی شورای نظار برای جزای پشتون که خون شریک طالب است قصداً و عمدتاً صورت گرفت.

دولت افغانستان بر پایه های تقسیمات قومی و به رهبری کسانی که از هیچ نوع مشخصات و خصائل رهبری برخوردار نبودند بنیان گذاری شد و این قماش تا امروز ادعای حق ملکیت و حاکمیت دارند.

البته موجودیت اقوام و نقش رهبران شان در استحکام و تقویت دولت مرکزی یک واقعیت تاریخی افغانستان است ولی این هم یک واقعیت است که از زمان سلطنت احمدشاه بابا تا سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه امور دولتی مربوط یک قوم نبوده اهل فهم و دانش هر قوم در دولت حتی مقامات عالی سهم داشتند گرچه زمام داران مربوط یک قوم بودند.

خلیلزاد با قیچی بران ستار تئجی امریکا نسج منقش وحدت ملی را از هم دریده و شالوده نظم اجتماعی افغانستان را متلاشی ساخت و بنیان نظامی را ماند که با گسترش نا آگاهی، نبود فهم و دانش و نفوذ همه جانبه بیگانگان هر آن بیم سرنگونی و متلاشی شدن آن می رود.

امروز بسی مشکلات گرچه در ظاهر چنین می نماید نه زاده عوامل داخلی است و نه حل آن به دست و اراده افغان است. برای حل هر مشکل افغانستان در قدم اول پاکستان و در قدم های بعدی چین، روسیه، هندوستان؛ عربستان سعودی و ترکیه باید تصمیم بگیرند. چرا چنین شد و تا بکی دوام خواهد کرد در آینده بس مغشوش، منزلزل و تاریک این سؤال قابل تحقیق است.

ارزیابی مختصر وضع کنونی:

افغانستان علاوه بر بسی معضلات اقتصادی و اجتماعی با یک بحران حاد امنیتی سردچار است. از سال ۲۰۰۳ بدین سو این یک حقیقت شناخته شده بین المللی گردیده که پاکستان گروه تندروتر و افراطی تر از طالبان قدیمه را ایجاد، تسلیح، تعلیم، تمویل (از منابع دیگر) و حمایت نمود. در این تشکل تعداد شاملین اتباع داوطلب سندی، پنجابی و پختونخواه و استخدام شده از افراد شیخ نظامی و قطعات ملیشه سرحدی در صفوف طالبان معلوم نیست یعنی همه افغان الاصل نیستند. فعالیت های تعرضی و تخریبی پاکستان توسط طالبان در افغانستان روی دومنظور خاص برای ریختن خون و ویرانی صورت می گیرد:

۱- تعقیب سیاست عمق ستراتیجیک برای مقاصد نظامی، سیاسی و اقتصادی خود.

۲- رقابت با هندوستان و ممانعت نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی هندوستان در افغانستان.

پاکستان توسط گماشتگان خود از شیوه های ذیل تعرض استفاده می نماید.

اول- حملات تنظیم شده با عصری ترین سلاح، مهمات و وسائل. چون جنگ های دوامدار هلمند و ارغنداب قندهار با رویارویی با قوای ائتلاف.

دوم- تسخیر و تصرف ولایات با اهمیت ستراتیجیک مثلاً قندز و جنگ با نیرو های نظامی و امنیتی حکومت.

سوم- حملات انتحاری با کار برد ابتکارات و استفاده از خلاء های استخباراتی و امنیتی حکومت.

چهارم- بهره برداری اعظمی از همکاری وابستگان مستقیم خود در ادارات نظامی، امنیتی و استخباراتی.

پنجم- استفاده نهانی از همکاری نا راضی های سیاسی حکومت.

بعد از تغییر پالیسی حکومت نوامریکا در برابر تروریست پروری پاکستان ، حملات انتحاری شدت یافته و به نحوی پاکستان به قیمت خون افغان های بیگناه قهر و غضب خود را تبارز می دهد. زور نرسیدن به خر و کوبیدن پالان است.

در اوج این بحران که حکومت را از هر نوع خدمت برای رفاه اجتماعی باز داشته در میان صدا های آشوب گران و آرزومندان سرنگونی دولت شنیده می شود.

آیا توسعه تصرفات طالبان (۷۰ فیصد مملکت) و ازدیاد هفته وار حملات انتحاری با این قیام ها و صدا بلند کردن ها ارتباطی دارد؟ آیا ادعای رهبری عطاء محمد نور و سرکشی اش از تصمیم حکومت مرکزی و خواسته های او برای تصفیه حساب با حکومت کدام اقدام خود جوش ملی است و انگیزه های وطن پرستانه دارد؟ و آیا عطای نور و هم پیمانانش برای بیرون کشیدن افغانستان از این بحران و تأمین امنیت، رفاه و آسایش مردم طرح خاصی دارند؟ و یا راه عملی سرنگونی حکومت را عملاً محاسبه نموده اند؟

چرا قوماندان امنیه یک ولایت تمرد می کند؟ و با عطاء محمد نور هم صدا می شود؟ دلیل چیست و رمز مغلق و پیچیده در کجاست؟

آیا این جریانات توسط یک طرح بزرگتر پیوند نه خورده؟

آیا این مرحله دوم تطبیق طرح سال ۲۰۰۱ و کنفرانس بن نیست؟

هر کدام سوالات فوق محتاج غور عمیق است و باید حدس و گمان و شکاکیت های عقلانی را بکار بست تا اسرار بازی بزرگ دوم و مرجع تصمیم گیرنده تعیین سرنوشت آینده افغانستان را پیدا کرد، در غیر آن نه عطاء محمد نور و یارانش و نه عبدالرازق کسانی اند که در جامعه موقوف و گرانی داشته باشند ولی باید دانست قدرت اصلی پس پرده کدام است.

چرا حکومت وحدت ملی خاموش است؟ آیا این تدبیر سیاسی است که توان و قدرت عطاء محمد نور و هم پیمانانش را مطابق معیار های ملی به آزمون بکشانند و برایش موقع دهند که چند ملیون را عقب خود می کشانند؟

و یا باز هم دستور قدرتی در میان است؟ و یا جبن و هراس؟

نباید این تحولات را ساده و سرسری دید، مغز های متفکر باید ره تحقیق، و ارزیابی در پیش گیرند.

والسلام